



The Duality of Authoritarianism and Reformism in Sultan Abdülaziz and its Impact on the Tanzimat Era

Mahdi Ebadi¹ 

1. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic nations, Payame Noor University, Tehran, Iran (mebadi@pnu.ac.ir)

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 19 May 2025
Received in revised form: 24 July 2025
Accepted: 7 September 2025
Published online:
16 November 2025

Keywords:

Ottoman State,
Bab Humayun,
Bab Ali,
Tanzimat Era,
Sultan Abdülaziz

ABSTRACT

Rereading the process of the collapse of the Ottoman state necessitates attention to the various developments of the late Ottoman period. Examining the policies of the Ottoman sultans of this era is of great importance. In a situation where the center of power had shifted from the Bab Humayoun (Imperial Gate/ Palace) to the Bab Ali (Sublime Porte/ Government) since the beginning of the Tanzimat period, the sultans of this era harbored the idea of restoring the absolute power of the Ottomans despite adapting to the new circumstances. Sultan Abdülaziz (r. 1277-1293 AH/1861-1876 CE), after ascending to the throne, actively sought to revive the authority of the Bab Humayoun. Therefore, this article seeks to investigate: "What impact did the dual mindset and approaches of this Ottoman Sultan have on the developments of the Tanzimat era?" A review of Abdülaziz's actions and measures during his reign, relying on the method of historical character analysis, shows that to achieve the revival of Sultanic authority, Abdülaziz tried to portray himself as the main proponent of the Tanzimat and reforms. While pretending to be committed to reformist modernization, he focused his efforts on weakening the Bab Ali. Abdülaziz attempted to lead the modernization within the state and society by preventing the rise of the successors of Ali Pasha to the position of Grand Vizier and sidelining figures like Midhat Pasha. This was an endeavor in which he did not achieve much success. Consequently, instead of reforming affairs, not only did the Ottoman state's internal and external problems not decrease, but the exacerbation of the annual budget deficit revealed public dissatisfaction with him. Accordingly, in addition to reformist and modernizing groups, the traditional segments of Ottoman society also opposed the policies of this Ottoman Sultan. As a result of the continuation of the precarious situation and the political deadlock that arose, Abdülaziz was deposed from the throne by the efforts of Ottoman political figures because he was unwilling to relinquish his absolute authority. Therefore, according to the findings of this research, the duality governing Abdülaziz's policy-making and his vacillation between absolute authoritarianism and reformist modernization led to the further weakening of the Ottoman state during this time.

Cite this article: Ebadi, M. (2025). The Duality of Authoritarianism and Reformism in Sultan Abdülaziz and its Impact on the Tanzimat Era. *Iranian Journal for the History of Islamic Civilization*, 58(1), 247-270. DOI: 10.22059/jhic.2025.395274.654581



© The Author(s).
DOI: 10.22059/jhic.2025.395274.654581

Publisher: University of Tehran Press.

دوگانه اقتدارگرایی و اصلاح طلبی سلطان عبدالعزیز و تأثیر آن بر تحولات عصر تنظیمات

مهدی عبادی[✉]

mebadi@pnu.ac.ir

۱. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه:

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۶</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۸/۲۵</p> <p>کلید واژه‌ها: دولت عثمانی، باب‌همایون، باب‌عالی، عصر تنظیمات، سلطان عبدالعزیز.</p>	<p>بازخوانی روند برافتادن دولت آل عثمان مستلزم توجه به تحولات مختلف اواخر دوره عثمانی است و بررسی کم‌وکیف سیاست‌ورزی سلاطین عثمانی این دوره اهمیت به‌سزایی دارد. در شرایطی که از آغاز دوره تنظیمات، محوریت قدرت از باب‌همایون به باب‌عالی منتقل شده بود، سلاطین این دوره به‌رغم همراهی با شرایط جدید، اندیشه بازگردانی قدرت مطلقه عثمانیان را در سر می‌پروراندند. سلطان عبدالعزیز (حک. ۱۲۷۷-۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۶۱-۱۸۷۶ م) بعد از دست یافتن به سلطنت به‌صورت فعالانه درصدد برآمد اقتدار باب‌همایون را احیاء کند. از این‌رو، این مقاله می‌کوشد بررسی نماید که «ذهنیت و رویکردهای دوگانه این سلطان عثمانی چه تأثیری بر تحولات عصر تنظیمات داشت؟» بازخوانی کنش‌ها و اقدامات عبدالعزیز در دوره سلطنت وی بر اتکا بر روش شخصیت‌شناسی تاریخی نشان می‌دهد که عبدالعزیز برای تحقق احیای اقتدار سلطنت، کوشید خودش را داعیه‌دار اصلی تنظیمات و اصلاحات نشان دهد. او در عین وانمود به تعهد به نوسازی اصلاح‌طلبانه، تلاش خود را برای تضعیف باب‌عالی متمرکز کرد. عبدالعزیز با ممانعت از قدرت‌یافتن اخلاف عالی‌پاشا در مقام صدرات و کنار زدن شخصیتی مانند مدحت‌پاشا، سعی نمود نوگرایی در دولت و جامعه را رهبری کند؛ امری که در آن توفیق چندانی به دست نیاورد. از این‌رو، به جای اصلاح امور، نه‌تنها مشکلات داخلی و خارجی دولت عثمانی کاهش نیافت، بلکه تشدید کسری بودجه سالیانه نارضایتی عمومی از وی را عیان کرد. بر این اساس، در کنار گروه‌های نوگرا و اصلاح‌طلب، اقشار سنتی جامعه عثمانی نیز به مخالفت با سیاست‌های این سلطان عثمانی پرداختند. در نتیجه استمرار اوضاع نابسامان و بی‌بست سیاسی پدیدآمده، به‌دلیل اینکه عبدالعزیز حاضر به واگذاری اختیارات مطلقه خود نبود، با تدبیر شخصیت‌های سیاسی عثمانی او از سلطنت خلع شد. از این‌رو، بنا بر یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت که دوگانگی حاکم بر سیاست‌ورزی عبدالعزیز و تذبذب وی بین اقتدارگرایی مطلقه و اصلاح‌طلبی نوگرایانه منجر به تضعیف بیشتر دولت عثمانی در این زمان شد.</p>

استناد: عبادی، مهدی (۱۴۰۴). دوگانه اقتدارگرایی و اصلاح‌طلبی سلطان عبدالعزیز و تأثیر آن بر تحولات عصر تنظیمات. *پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی*، ۵۸(۱)، ۲۴۷-۲۷۰. DOI: 10.22059/jhic.2025.395274.654581



© نویسندگان.

DOI: 10.22059/jhic.2025.395274.654581

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

یکی از مسائل مهم تاریخ عثمانی برافتادن دولت آل عثمان در نیمه اول قرن چهاردهم هجری/ ربع اول قرن بیستم میلادی است که افزون بر پیامدهای مختلف برای جهان اسلام، پرسش‌های متعددی را درباره روند و چگونگی برافتادن این سلسله برانگیخته است. بی‌تردید از زوایای مختلفی می‌توان به واکاوی و بررسی این مسئله پرداخت و به تبع آن به پاسخ‌های متفاوتی دست یافت. با این اوصاف، یکی از نظرگاه‌های بررسی این مهم می‌تواند بررسی چگونگی حضور سلاطین اواخر دوره عثمانی در عرصه سیاست باشد. در این میان، اگرچه سلطان عبدالحمید دوم (حک. ۱۲۹۳-۱۳۳۷هـ/ ۱۸۷۹-۱۹۰۹م)، به‌عنوان آخرین سلطان مقتدر عثمانی، در بررسی چنین مسئله‌ای عمده توجه‌ها را جلب می‌کند، پیش از وی، سلطان عبدالعزیز (حک. ۱۲۷۷-۱۲۹۳هـ/ ۱۸۶۱-۱۸۷۶م) کوششی چشمگیر و البته همراه با ناکامی را برای احیای سلطنت مطلقه پیشینیان خود به انجام رسانده بود. سلطان عبدالعزیز در دورانی به سلطنت رسیده بود که مسئله نوگرایی برای احیای قدرت دولت عثمانی و تبدیل آن به دولتی مدرن با تنظیمات بر اساس الگوی دولت‌های اروپایی به اوج رسیده بود. در این ایام، دولتمردان عصر تنظیمات سررشته امور و قدرت حاکمیتی را به دست گرفته بودند و درصدد بودند تا با حاکم کردن قانون‌گرایی در قلمرو عثمانی، از اقتدار سلطان عثمانی بکاهند. از این‌رو، در این دوره قدرت باب‌عالی و صدراعظم بر جایگاه باب‌همایون و سلطان عثمانی سایه افکنده بود. از منظر تحولات سیاسی و متناسب با فضای کلی حاکم بر عصر تنظیمات هر قدر که این مهم یک قدم رو به جلو بود، پذیرش چنین شرایطی برای خاندان حاکمه عثمانی دشوار می‌نمود که همچنان ضمن تمنای احیای قدرت سیاسی و نظامی دولت خویش، اندیشه بازگشت اقتدار مطلقه شخص سلطان و قرار گرفتن آل عثمان، به‌عنوان محور قدرت، بدون شراکت هر صاحب‌منصب و نهاد دیگری را در سر می‌پروراندند. در چنین شرایطی بود که دوگانگی و دوپاره بودن ذهنیت سلاطین عثمانی بین تمایل به اقتدارگرایی مطلقه و پیش گرفتن مسیر تبدیل شدن به دولتی مدرن با الزامات متعدد آن، در روند اداره امور قلمرو گسترده عثمانی که با طیف زیادی از مشکلات داخلی و خارجی مواجه بود، تأثیر خود را بر روند تحولات عصر تنظیمات گذاشت؛ امری که در دوره سلطنت عبدالعزیز به شکلی بارز خود را نشان داد. از این‌رو، مقاله حاضر با استفاده از روش شخصیت‌شناسی تاریخی^۱ به بازخوانی شخصیت سیاسی و مواجهه سلطان عبدالعزیز با تحولات سیاسی و نیز اجتماعی - فرهنگی عصر تنظیمات می‌پردازد. در واقع، با اتکا بر شخصیت و منش سیاسی این سلطان عثمانی، سعی بر آن است تا این مسئله واکاوی شود که در جامعه سنتی عثمانی در معرض نوگرایی تمدنی (مدرنیته)، وجود ذهنیت اقتدارگرایانه طبقات حاکمه چگونه در روند کلی نوسازی‌های اصلاح‌گرایانه اختلال ایجاد کرد؟

دوره تنظیمات و تحولات ایام منتهی به سلطنت عبدالعزیز

پس از درگذشت محمود دوم (حک. ۱۲۲۳-۱۲۵۵ هـ / ۱۸۰۸-۱۸۳۹ م) که تلاش‌های مجدانه‌ای را برای ایجاد اصلاحات به منظور احیای قدرت دولت عثمانی به انجام رسانده بود، دورانی در تاریخ عثمانی آغاز شد که طی آن اصلاحات در دولت و جامعه عثمانی به شکلی همه‌جانبه‌تر دنبال شد (نک. ممدوح، ۱۳۲۹: ۱۴۱). این دوره که مشتمل بر سال‌های ۱۲۵۵ هـ / ۱۸۳۹ م تا ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۷۸ م و معاصر با دوران سلطنت عبدالمجید (حک. ۱۲۵۵-۱۲۷۷ هـ / ۱۸۳۹-۱۸۶۱ م) و سلطان عبدالعزیز بود و تا زمان صدور فرمان مشروطه اول در ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۳۹ م ادامه یافت، در ادبیات تاریخی دوره عثمانی اغلب به «دوره تنظیمات جدید» (تنظیمات دوری) مشهور شده است. در این دوره اصلاحاتی در دستور کار دولتمردان عثمانی قرار گرفت که به واسطه رویکردهای جدید و متفاوت آن در مقایسه با ادوار پیشین، تحت عنوان «تنظیمات خیریه» نیز شناخته می‌شود (نک. لطفی افندی، ۱۳۲۸: ۱۳/۸، ۳۰ و ۸۰؛ شرف، ۱۳۱۵: ۲/ ۳۴۱؛ نوری‌پاشا، ۱۳۲۷: ۴/ ۱۰۱). اطلاق عنوان «تنظیمات» به این دوره به این دلیل است که طی چهار دهه جریان اصلاح‌طلبی و رویکردهای اصلاح‌طلبانه در ابعاد مختلف در جامعه عثمانی از سوی دولتمردانی که از آنان با تعبیر «مردان تنظیمات» یاد می‌شود، پیوسته ادامه داشت (نک. ادامه) و از این جهت اهمیت ویژه‌ای دارد که طی آن آینده دولت و جامعه عثمانی ترسیم گردید. اگر در ادوار پیشین عمدتاً اصلاح به مفهوم سنتی آن، یعنی با هدف تلاش برای حفظ و احیای نهادهای پیشین با نوعی از به‌روزرسانی شکلی و ظاهری آن‌ها دنبال می‌شد، در این دوره اصلاحات به‌گونه‌ای پیش رفت که افزون بر اینکه همه ابعاد دولت و جامعه را دربرمی‌گرفت، درصدد بود نهادهای جدید و عمدتاً متقرب از الگوهای اروپایی - غربی را با نهادهای پیشین و سنتی جایگزین کند. افزون بر آن، در این دوره تلاش چشمگیری شد تا پایه‌های اقتصادی و اجتماعی پوسیده و روبه‌زوال دولت عثمانی بر اصولی نوین گذاشته شود (اینالچق، ۱۳۹۱: ۴۵).

به‌طور کلی اصلاحات دوره تنظیمات با این هدف صورت گرفت تا در روزگار تحولات تمدنی جدید که جهان آن روزگار را تحت تأثیر قرار داده بود، امکان بقای دولت و جامعه عثمانی را به‌صورت توأمان فراهم سازد. نکته مهم دیگر مربوط به این عصر از منظر تاریخ سیاسی سلسله آل عثمان این است که مقوله اصلاحاتی که سلاطین عثمانی پیشین مانند سلیم سوم (۱۲۰۳-۱۲۲۲ هـ / ۱۷۸۹-۱۸۰۷ م) و محمود دوم پی گرفته بودند به نقطه عطف تاریخی رسید که طی آن افزون بر نهادها و تشکیلات شکل‌دهنده این دولت، در محوری‌ترین مسئله حاکمیت، یعنی قدرت مطلقه سلطان و اختیارات آن نیز تجدیدنظر می‌شد و برای تبدیل دولت عثمانی به دولتی مدرن، مشابه دولت‌های اروپایی، به موازات تغییر و اصلاح در نهادهای مختلف سیاسی و اداری، در قالب جنبش تنظیمات و مشروطه قدرت سلطان برخلاف ادوار گذشته محدود می‌شد و به سایر نهادهای نوظهور، مانند نهادهای قانون‌گذار و اجرایی (دولت در قالب باب‌عالی یا نهاد

صدراعظمی و نخست وزیر به معنی رئیس دولت نزدیک به مفهوم مدرن دولت) واگذار می‌گردید. در شرایطی که دولتمردان عصر تنظیمات با شور و شوق خاصی درصدد نوسازی دولت و نهادهای دولت عثمانی بودند، آنچه ذهن سلاطین آل عثمان را به خود مشغول داشته بود، این بود که چگونه می‌توانند ضمن نوسازی دولت عثمانی و نهادهای آن با هدف احیا و ارتقای قدرت آن، همچنان اقتدار مطلقه پیشین خود را به عنوان سلطان حفظ کنند.

در ایام آغازین سلطنت عبدالمجید، طرفداران اصلاحات درصدد بهره‌گیری از شرایط فراهم‌شده بعد از شکست قوای عثمانی در مقابله با سپاهیان محمدعلی پاشا در جنگ نزیب^۱ / معركة نزیب (معركة نصیبین) در ۱۲۵۵ هـ / ۱۸۳۹ م (راسم، ۱۳۲۸: ۴ / ۱۹۰۴-۱۹۱۴) برای پیشبرد اهداف اصلاح‌طلبانه برآمدند. درخواست امتیازات کمرشکنی که محمدعلی از دولت عثمانی که انضمام شامات، ادرنه به قلمرو تحت فرمان حاکم مصر و نیز برکناری خسروپاشا از آن جمله بود (کامل پاشا، ۱۳۲۷: ۳ / ۱۸۷-۱۹۰)، زمینه‌ای را فراهم کرد تا قوجه‌مصطفی رشید (د. ۱۲۷۵ هـ / ۱۸۵ م) در رأس جریان اصلاح‌طلب امور را به‌گونه‌ای پیش برد که طی آن ضمن حل مسئله مصر، مقوله اصلاحات را به نقطه عطف تاریخی رساند. مصطفی رشید پاشا در مقابل سیاست دولت فرانسه که برای گسترش و تثبیت نفوذ خود در لوانت^۲ (مناطق ساحلی شرق مدیترانه) سیاست حمایت از محمدعلی پاشا را پیشه کرده بود، طی مذاکراتی در لندن با قدرتهای بزرگ اروپایی، از جمله بریتانیا و روسیه موفق شد حمایت آن‌ها از دولت عثمانی را جلب کند و با اعمال فشار بر محمدعلی پاشا، حاکمیت دولت عثمانی بر سوریه و کلیکیه را بازگرداند. در ببحوجه این تحولات، بنا بر تدبیر مصطفی رشید پاشا و با این هدف که نشان داده شود دولت عثمانی تا چه حد در انجام اصلاحات برای تغییرات اساسی در دولت و جامعه جدی است، فرمان همایونی موسوم به «خط همایون گلخانه»^۳ و مشهور به «فرمان تنظیمات» و «تنظیمات خیریه» در ۲۶ شعبان ۱۲۵۵ هجری / ۳ نوامبر ۱۸۳۹ میلادی از سوی سلطان عبدالمجید صادر و از سوی مصطفی رشید در گلخانه توپقاپی سرای قرائت و «تنظیمات خیریه» به‌صورت رسمی آغاز شد. در این فرمان ضمن ترسیم سیاست‌های پیش روی دولت عثمانی برای اصلاح ساختار سیاسی از طریق ایجاد نهادهای مختلف اجرایی و قضایی جدید، اصلاحات در نهادهای مالیاتی، نظامی و آموزشی، بر تعهد دولت بر حفظ «جان، عرض و ناموس و مال» همه اتباع عثمانی، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، در استانبول (در سعادت) در سراسر ممالک محروسه عثمانی تأکید گردید («گلخانه‌ده قراءت اولونان خط همایون»، ۱ / ۴-۷؛ و نیز «صورت خط همایون» در شرف، ۱۳۱۵: ۲ / ۳۴۲-۳۴۷). از نظر

1. Nizip Muharebesi
2. Levant
3. Güllhâne Hatt-ı Hümâyûnu

رشید پاشا با این اقدام حکمرانی دولت عثمانی از شیوه قرون وسطایی به شیوه معاصر و روزآمد تغییر می‌یافت (راسم، ۱۳۴۲: ۱/۲۳۳). در نتیجه این اقدامات با محوریت بریتانیا و با حضور روسیه، اتریش، پروس و نیز دولت عثمانی معاهده لندن (لوندرا معاهده‌سی)^۱ در ۱۲۵۶هـ/ ۱۸۴۰م به امضا رسید و طی آن در قبال تعهد سلطان عثمانی مبنی بر مسدود بودن تنگه‌ها بر روی کشتی‌های جنگی در ایام صلح و جنگ، حمایت از آل عثمان در مقابل حکمران مصر تصویب شد (کامل پاشا، ۱۳۲۷: ۳/۱۹۷-۱۹۹). زمانی که محمدعلی پاشا با تحریک فرانسه از پذیرش این پیشنهادات سرباز زد، نیروهای متحد بریتانیایی و عثمانی در لبنان به سلسله اقدامات نظامی دست زدند و به دنبال آن اسکندریه نیز به محاصره درآمد. از این رو، محمدعلی پاشا با بسنده کردن به امتیاز حکومت موروثی مصر، به‌ناگزیر ضمن موافقت با خروج قوای خود از سوریه، از دعاوی دیگر چشم‌پوشی کرد (کامل پاشا، ۱۳۲۷: ۳/۲۲۵-۲۱۱۳).

تغییر کانون قدرت از باب‌همایون به باب‌عالی

تنظیمات خیریه در سطح کلان پیامد مهمی نیز در پی داشت که طی آن کانون قدرت از شخص سلطان عثمانی و نهاد تحت امر مستقیم آن، یعنی باب‌همایون، به صدراعظم و باب‌عالی منتقل شده بود. از این رو، اگرچه پیش از این مقوله اصلاحات اغلب با محوریت سلاطین عثمانی مانند سلیم سوم و محمود دوم پیگیری می‌شد، در این مقطع زمانی دولتمردانی که در مقام وزیراعظم یا وزیر خارجه و نیز گاهی مناصب مهم در دولت را در اختیار داشتند، آن را رهبری می‌کردند. به دنبال این تحول، محوریت قدرت در دولت عثمانی از باب‌همایون و شخص سلطان عثمانی به باب‌عالی و وزیراعظم تغییر یافت و سلاطین عثمانی از نظر قدرت و اختیارات تحت‌الشعاع وزیراعظم قرار گرفتند؛ به همین دلیل نیز در ادبیات سیاسی این دوره، به‌ویژه در اروپا، اغلب از دولت عثمانی با تعبیر باب‌عالی یاد می‌شود. قوجه مصطفی رشید پاشا به‌عنوان پایه‌گذار تنظیمات و «معمار واقعی اصلاحات عثمانی در قرن نوزدهم [میلادی]» (Lewis, 2011: 105)، متولی اصلی تنظیمات بود و با همراهی گروهی از طرفداران اصلاحات نوین موسوم به «تنظیمات‌چی‌لر» (مردان تنظیمات)^۲ دنبال می‌کرد. سال‌ها زندگی در پایتخت‌های اروپایی مانند پاریس و لندن به عنوان سفیر، زمینه‌آشنایی عمیق مصطفی رشید پاشا با تمدن غربی و ابعاد مختلف، از جمله ساختار دولت و قوانین حاکم بر کشورهای اروپایی را فراهم آورده بود. از این جهت وی بر آن بود که در قالب تنظیمات با ایجاد اصلاحاتی اساسی، دولت و جامعه عثمانی را به دولت‌ها و جوامع پیشرفته آن روز اروپا نزدیک کند، ضمن آنکه بقای دولت عثمانی را در گرو انجام این مهم می‌دانست (نک. Kaynar,

1. Treaty of London
2. Tanzimatçılar

159-63: 1985). با توجه به اینکه در فرمان تنظیمات، در کنار توجه به مسئله اتباع و تأکید به وظایف دولت و حاکم در قبال رعایا و مردم، قرار گرفتن «امور مصالح سیاسی و امور مالی مملکت در ید اختیار و نیز پنجه جبر و قهر یک نفر» تقبیح شده بود، تصمیم‌گیری در خصوص مسائل مهم مملکتی به تصمیم‌گیری به اتفاق آرا واگذار شده و لزوم تشکیل مجلسی (مجلس وکلاء عدلیه) متشکل از افرادی مختلف و متکثری از وکلا و رجال دولت مورد تأکید بود که اعضا باید در آن مجلس افکار و نقطه‌نظرات خود را در خصوص مسائل مختلف آزادانه بیان کنند. با توجه به اینکه در این فرمان سلطان عثمانی خود را متعهد به «تصدیق و توشیح» و در واقع اجرای قوانین وضع شده از سوی مذکور دانسته بود («کلخانه‌ده قراء اولونان خط همایون»، ۱۲۸۹: ۱/ ۴-۷؛ و نیز «صورت خط همایون» در شرف، ۱۳۱۵: ۲/ ۳۴۲-۳۴۷)، می‌توان آن را به مثابه نخستین قدم در راستای تحدید اختیارات شخص سلطان عثمانی نیز دانست که تحولی مهم محسوب می‌شد (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 61)، هرچند برای سلاطین عثمانی پذیرش این محدودیت‌ها چندان مطلوب نمی‌نمود.

از تحولات مهم دیگر دوره تنظیمات که هم‌زمان با کنفرانس پاریس (پارس فونگره‌سی)^۱ در ۱۲۷۲هـ/ ۱۸۵۶م تحقق یافت و در تحدید قدرت سلطان عثمانی تأثیرگذار بود، صدور فرمان مشهور به «فرمان اصلاحات» (اصلاحات فرمانی)^۲ بود. با وجود همه مساعی انجام شده پس از صدور خط شریف گلخانه، مشکلات دولت عثمانی در بسیاری از ابعاد پابرجا ماند؛ این در شرایطی بود که بعد از وقوع جنگ کریمه (قریم محاربه‌سی)^۳ در ۱۲۶۹هـ/ ۱۸۵۳م و پیروزی دول متفق اروپایی بر روسیه، شرایط جدیدی در روابط بین‌المللی آن روز اروپا حاکم شده بود و به دنبال آن تحت فشار مجدد دول معظم اروپایی فرمان اصلاح‌گرایانه دیگری در ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۲۷۲هـ/ ۱۸ فوریه ۱۸۵۶م صادر شد که به «فرمان اصلاحات» (اصلاحات فرمانی) مشهور است. این فرمان را باید مرحله دیگری از تنظیمات یا به عبارتی «دومین مرحله در تاریخ تنظیمات» به شمار آورد. در این فرمان بر تساوی حقوق و در عین حال تکالیف همه رعایای عثمانی به شکل مشابه تأکید و تصریح شده است (اینالچق، ۱۳۹۱: ۶۳). به‌رغم اینکه تحت تأثیر روند کلی تحولات عصر اصلاحات، آل عثمان گریزی جز همراهی نداشتند و با جریان اصلاحات و تنظیمات مخالفتی بروز نمی‌دادند، تعدیل و واگذاری اختیارات و قرار گرفتن محوریت قدرت در باب‌عالی، یعنی مجموعه دولت، متشکل از وزارتخانه‌ها و صدراعظم نمی‌توانستند کنار بیایند. در این میان، هرچقدر که سلطان عبدالمجید فرصت اقدام چشمگیری به دست نیارود، اما شرایط برای سلطان عبدالعزیز متفاوت بود.

1. The Congress of Paris

2. Islahat Fermani

3. The Crimean War

سلطان عبدالعزیز از همکاری تا رقابت با مردان تنظیمات

به واسطه خصوصیت‌های شخصیتی عبدالعزیز در دوره ولیعهدی‌اش و تمایلات اصلاح‌طلبانه او در امور مملکتی، طرفدارانش امیدوار بودند اوضاع دولت عثمانی در سلطنت او به سامان آید و حتی بنا بر تشبیهی مبالغه‌آمیز، از نظر ویژگی‌های شخصیتی وی را با سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ هـ/ ۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) مقایسه می‌کردند. همین تشبیه نشان می‌دهد که عبدالعزیز ذهنیت اقتدارگرایی را از پیشینیان خود به ارث برده بود. بر این اساس، می‌توان گفت که عبدالعزیز تحت تأثیر سنت‌های حکمرانی آل عثمان و نیز دورانی تاریخی که اصلاحات نوگرایانه از الزامات آن بود، ذهنیتی دوگانه در امر سیاست‌ورزی داشت. همین ویژگی و خصلت شخصی در دوران سلطنت وی نیز بر تصمیمات مختلف سیاسی که اتخاذ کرد، تأثیر گذاشت. از این رو تا زمانی که شرایط ایجاد می‌کرد شرایط تحمیلی از سوی صدراعظم‌های مقتدر دوره تنظیمات را به عنوان یک واقعیت پذیرفت، اما در عین حال در پی فرصتی بود تا اقتدار خود را به عنوان سلطان بازسازی کند. عبدالعزیز با چنین ذهنیت و شخصیتی بعد از مرگ برادرش، عبدالمجید، در ذی‌الحجه ۱۲۷۷ هـ/ ژوئن ۱۸۶۱ م بر تخت سلطنت جلوس کرد (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۱۲۱؛ صائب، ۱۳۲۰: ۲۷-۲۸؛ حفطی، ۱۳۲۶: ۳؛ محمد، ۱۳۲۴: ۸-۹). در کنار مداخله‌های سلطه‌جویانه قدرت‌های جهانی در قلمرو عثمانی، ذهنیت دووجهی عبدالعزیز در مسائل سیاسی موجب شد تا دوره زمامداری این سلطان از ادوار پر آشوب روزگار متأخر عثمانیان شود. بر این اساس، از منظر اقتدار سلطان و نقش باب‌همایون در امور کشوری، دوران سلطنت عبدالعزیز را می‌توان به دو دوره متمایز تقسیم کرد: از جلوس تا ۱۲۸۸ هـ/ ۱۸۷۱ م، که فؤاد پاشا و عالی پاشا به عنوان وزیراعظم بر امور تسلط داشتند و نیز دوران بعد از مرگ عالی پاشا تا زمان خلع در ۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۷۶ م، که عبدالعزیز با هدف احیای قدرت و جایگاه باب‌همایون، حضور فعالانه‌تری در امور و سیاست‌گذاری دولت عثمانی ایفا می‌کرد (نک. صائب، ۱۳۲۰: ۹۴؛ Shaw & Kural Shaw, 2002: 152-153/2). با توجه به تمایل چشمگیر عبدالعزیز به اقتدارگرایی، سال‌های نخستین سلطنت وی بیش از هر چیز تحت‌الشعاع رقابت‌سرای (قصر) و باب‌عالی قرار داشت (صائب، ۱۳۲۰: ۲۹-۳۰)؛ عبدالعزیز بعد از جلوس بر تخت سلطنت خط همایونی (دستور سلطنتی) صادر کرد و در آن ارتقا و تضمین رفاه عمومی، به سامان آوردن اوضاع مالی و سازماندهی و تقویت اردو (سپاه) و بحریه عثمانی، استمرار مناسبات با ممالک دوست و احترام به تعهدات فی‌مابین با دول دیگر را محورهای اصلی سلطنت خود و باب‌همایون اعلام کرد. مقابله با فساد مالی و کاهش شدید هزینه‌های دولت و بازگرداندن یک‌سوم از درآمد خزانه خاصه به خزانه دولت نیز از جمله وجوه مهم دیگر این دستور بود (Karal, [n.d.]: 3/3). از دوران آغازین تنظیمات و از حدود ۱۲۵۵ باب‌عالی تعیین‌کننده سیاست‌های دولت عثمانی بود و عبدالعزیز با صدور این فرمان درصدد اعلام این مهم بود که برخلاف اسلافش، تمایلی برای سپردن کامل امور به وزرا و باب‌عالی ندارد.

به‌رغم تحرکات عبدالعزیز برای بازگرداندن جایگاه و اقتدار باب‌همایون، به دلیل قدرت باب‌عالی و صدراعظم فؤاد پاشا تغییر چندانی در رویه جاری حاصل نشد و صرفاً رقابت بین دو طرف و ناخشنودی عبدالعزیز از باب‌عالی (محمد، ۱۳۲۴: ۹؛ صائب، ۱۳۲۰: ۳۰-۲۸)، بر آشفتگی‌های بیشتری دامن زد. با توجه به مشکلات مالی که دولت عثمانی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، عبدالعزیز ابتدا تلاش کرد انضباط مالی شدیدی را اعمال کند و تا جایی که امکان داشت از مخارج زاید ممانعت به عمل آورد و برای این منظور حتی هزینه‌های باب‌همایون را هم کاهش داد (سعاوی، ۱۲۸۶: ۵۵۳-۵۵۴). به‌زودی مشخص شد که این سیاست مالی انقباضی و موقت عبدالعزیز، تأثیری در بهبود اوضاع ندارد و بیشتر شبیه تظاهری سیاسی بود. علی سعاوی دلیل ناکامی عبدالعزیز در اعمال اصلاحات مالی در این دوره را افزایش زیاد دیون داخلی و خارجی دولت عثمانی در دوره سلطان عبدالعزیز به یکصد میلیون لیره و حفظ صاحب‌منصبان پیشین در اداره امور ارزیابی می‌کند (سعاوی، ۱۲۸۶: ۵۵۴). در این مقطع، فؤاد پاشا و عالی پاشا با درایت خود توانستند ضمن حفظ دست‌بالای باب‌عالی، از تکاپوهای سلطان عثمانی برای تأثیرگذاری پررنگ‌تر در امور به نفع پیشبرد اصلاحات بهره گیرند (Lewis, 2011: 12؛ حضرتی، ۱۳۸۹: ۱۴۵). با این اوصاف، به تدریج بخشی از تلاش‌های عبدالعزیز برای احیای قدرت باب‌همایون، به شکل افزایش هزینه‌های سرای عثمانی جلوه‌گر شد که در آن شرایط آشفتۀ مالی و اقتصادی از منظر ناظران و عموم مردم، مصداق اسراف و حیف‌ومیل کردن اموال محسوب می‌شد. به هر روی، مشکلات فزاینده داخلی، کسری شدید بودجه دولت و استقراض مبالغ سنگین و نیز ناآرامی‌های مستمر در ولایات اروپایی، به همراه کشمکش قدرت بین باب‌عالی و باب‌همایون شرایط را آشفته‌تر می‌ساخت (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۲۴؛ صائب، ۱۳۲۰: ۳۵-۳۹) و بر تیره‌روزی دولت و جامعه عثمانی تحت زعامت عبدالعزیز می‌افزود.

به موازات رقابت‌های باب‌همایون و باب‌عالی در سطح حکمرانی کلان آل عثمان در ایام زمامداری عبدالعزیز، الگوی تضعیف و تجزیه قلمرو یکپارچه عثمانی با اتکا بر استقلال‌طلبی ملت‌های تابعه به شکل بارزتر دنبال می‌شد و این مسائل نیازمند اتخاذ تدابیر فوری بودند. اتباع غیرمسلمان و مسیحی خواسته‌ها و تحرکات معطوف به استقلال خود را افزایش داده و با فزونی یافتن نفوذ روسیه در این ولایات، اتباع اسلاو سر به عصیان برداشته بودند؛ در لبنان نیز درگیری‌های خونینی بین دروزی‌ها و مارونی‌ها درگرفته بود (Karal, [n.d.]: 3/3). این مشکلات به دلیل ضعف دولت عثمانی و داشتن ابعاد فراملی، زمینه مداخله بیشتر قدرت‌های غربی و اروپایی در مسائل داخلی عثمانی را فراهم می‌آورد (Karal, 2012: 1/ 56). با وجود اینکه با معاهده ادرنه^۱ (۱۲۴۵هـ/ ۱۸۲۹م) استقلال صربستان از سوی دولت عثمانی به رسمیت شناخته شده بود، همچنان پادگان‌هایی از قوای عثمانی در آنجا حضور داشتند. در سال‌های نخست سلطنت

عبدالعزیز، درگیری‌هایی بین صرب‌ها و قوای مستقر عثمانی در این نواحی در گرفت و در نهایت با مداخله قدرت‌های خارجی، در ۱۲۸۵هـ/ ۱۸۶۷م عبدالعزیز به‌ناگزیر دستور تخلیه «قلاع سته» و عقب‌نشینی نیروهای عثمانی از صربستان را صادر کرد؛ بدین ترتیب در دوره عبدالعزیز صربستان به‌طور کامل از قلمرو عثمانی جدا شد (سعاوی، ۱۲۸۶: ۵۵۴؛ جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۲۷؛ Karal, [n.d.]: 3/ 15-16; Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 148). علاوه بر صربستان، عبدالعزیز و دولت عثمانی با مشکلات و عصیان‌های جدی در هرسک (هرزگووین) و بوسنه (بوسنی) و قره‌طاغ (مونتنگرو) مواجه بودند؛ علاوه بر تحرکات روس‌ها که با دمیدن بر مسائل نژادی و اسلاوگرایی شرایط را در این نواحی برای عثمانی‌ها دشوار کرده بودند، حدود نیمی از ساکنان سنجاک هرسک و ایالت بوسنه مسلمان بودند و اعیان مسلمان این دو منطقه با مخالفت خود با اعطای هرگونه امتیاز جدید به اقلیت غیرمسلمانان بر پیچیدگی مسائل این نواحی برای عبدالعزیز و دولتمردان عثمانی می‌افزودند. این در شرایطی بود که کشاورزان مسلمان و غیرمسلمان ساکن در این مناطق به دلیل سودجویی و زیاده‌خواهی ملتزمان، تحت ستم بودند. از این‌رو، به‌زودی با مداخله قدرت‌های خارجی، مطالبات صنفی کشاورزان و رعایای عثمانی در این نواحی، به شکل اختلافات و درگیری‌های بین مسلمانان و مسیحیان درآمد و ابعاد بین‌المللی پیدا کرد. آنچه شرایط را در این مناطق بغرنج‌تر می‌کرد این بود که ساکنان قره‌طاغ (مونتنگرو) که عمدتاً مسیحی بودند، سعی داشتند مسیحیان هرسک (هرزگووین) را نیز در مخالفت با عثمانی‌ها با خود همراه سازند. این قائله که از حدود ۱۲۷۵هـ/ ۱۸۵۷م آغاز شده بود، با لشکرکشی به قره‌طاغ به فرماندهی عمر پاشا و در نهایت مصالحه مبنی بر عدم حمایت امیر قره‌طاغ از حرکات عصیان‌گرا نه بر ضد عثمانی‌ها در هرسک در ۱۲۷۹هـ/ ۱۸۶۱م فرونشاند شد (Karal, [n.d.]: 3/ 3; Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 149-151). این موفقیت سال‌های نخستین سلطنت عبدالعزیز، به معنی حفظ و تاحدودی تثبیت موقعیت عثمانی‌ها در قره‌طاغ و هرسک بود؛ هرچند که در سال‌های پیش‌رو، صربستان و ولایات طونه (دانوب) عملاً در مسیر استقلال قرار گرفتند (Kramers, 1995: viii/ 199). قیام کرت (کرید)^۱ برای جدایی از قلمرو عثمانی از دیگر تحولات مهم سلطنت عبدالعزیز بود؛ به‌طور کلی از زمان استقلال یونان، این منطقه کانون آشوب و قیام به‌تحریک یونانی‌ها بود. پیش از این در ۱۲۳۷هـ/ ۱۸۲۱م جنبش استقلال‌طلبی کرت، به خواست دولت عثمانی و به دست محمدعلی پاشا سرکوب شده بود. ناآرامی‌های کرت، در ۱۲۸۲هـ/ ۱۸۶۶م به قیامی فراگیر تبدیل شد؛ قیام‌کنندگان که به‌ظاهر خواستار کاهش مالیات‌ها و اصلاحات قضایی بودند، دراصل هدفی جز استقلال نداشتند. با گسترش ابعاد قیام، به دستور عبدالعزیز سپاهی برای تسلط بر امور راهی کرت شد. در شرایطی که فرانسه، به جدایی کرت و انضمام آن به روسیه تمایل نشان می‌داد، بریتانیا و اتریش به همین دلیل با

این طرح مخالف بودند. عدم اجماع قدرت‌های بزرگ در قضیه کرت، این امکان را برای قوای ارسالی عبدالعزیز فراهم کرد تا مواضع خود را در کرت تثبیت نمایند. بدین ترتیب، یکی از مسائل سیاسی مهم دوره عبدالعزیز بعد از حدود ۳ سال، با مداخله نظام به نفع عثمانی‌ها پایان یافت. به دنبال آن عالی پاشا راهی کرت شد تا اوضاع کرت را به سامان آورد (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 151-152) که طی آن اجازه داده شد تا مجلسی متشکل از مسلمانان و غیرمسلمانان (یونانیان) برای اداره آن تشکیل شود که به معنی خودمختاری این جزیره بود (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۲۵-۲۶؛ فؤاد، ۱۳۵۴: ۱۱۸-۱۲۷). یکی از تحولات بین‌المللی مهم مرتبط با این دوره از سلطنت عبدالعزیز، برگزاری کنفرانس لندن^۱ در ۱۲۸۸هـ/ ۱۸۷۱م بود؛ بنا بر معاهده پاریس^۲ در ۱۲۷۳هـ/ ۱۸۵۶م دولت‌های عثمانی و روسیه حق داشتن ناوگان جنگی در دریای سیاه را نداشتند (Phillipson & Buxton, 1917: 96)، اما در این کنفرانس با حمایت پروس، با هدف جلب نظر روسیه برای منزوی کردن فرانسه، مجدداً روسیه حق داشتن ناوگان جنگی در این دریا را به دست آورد، هر چند که این امتیاز نیز به سلطان عثمانی داده شد که در زمان صلح بتواند تنگه‌ها را بر روی ناوگان‌های جنگی دول دوست باز نگه دارد (Phillipson & Buxton, 1917: 121-122) (Beydili, 1992: 6/ 267) تا بدین شکل توازن بین امتیازات دو طرف حفظ شود. با وجود همه این مسائل، عبدالعزیز همچنان بر احیای قدرت سلطنت در مقابل باب‌عالی پای می‌فشرد.

سفرهای سیاحتی - سیاسی و تأثیرات آن بر شخصیت سلطان عبدالعزیز

مناسبات با مصر و اسماعیل پاشا، والی مصر، از مسائل مهم دیگر این مرحله از سلطنت عبدالعزیز بود. مصر از زمان محمدعلی پاشا موفق به کسب خودمختاری شده بود. در ۱۲۷۹هـ/ ۱۸۶۳م عبدالعزیز برای سفری سیاحتی راهی مصر شد؛ ظاهراً احیای وابستگی این ولایت به دولت عثمانی هدف این سفر بود، اما اسماعیل پاشا، با اطلاع از این مهم، اهداف مد نظر خود را پیش برد. او برای استقبال از سلطان عثمانی و میزبانی از وی، با صرف هزینه‌های هنگفت، جشن‌های بزرگ و پرزرق‌وبرقی را برپا نمود تا بدین شکل شکوه قاهره و خاندان محمدعلی پاشا را پیش چشم عبدالعزیز آورد (نک. صائب، ۱۳۲۰: ۳۳-۳۴؛ محمد، ۱۳۲۴: ۱۲-۱۳). در واقع اسماعیل پاشا با چنین سیاستی، به عبدالعزیز و دولتمردان عثمانی نشان داد که مصر به‌طور کامل در مسیر استقلال قرار دارد و بازگشت به ادوار گذشته مقدور نیست. ظاهراً عبدالعزیز تا بدان حد تحت تأثیر این سیاست والی مصر قرار گرفت که بعد از بازگشت از قاهره، از نظر سلوک و تشریفات، تغییر رویه داد و برخلاف اوائل سلطنتش، به تعبیر ناظران، به اسراف و تبذیر روی آورد (نک. محمد، ۱۳۲۴: ۱۱).

1. Londra Antlaşması/The London Conference, 1871.

2. Treaty of Paris, 1856.

همچنین اسماعیل پاشا با اطلاع از مشکلات داخلی دولت عثمانی در نتیجه حاکمیت دوگانه باب‌همایون و باب‌عالی در این مقطع از سلطنت عبدالعزیز اقدامات مهمی را به انجام رساند که نشانگر استقلال مصر از دولت عثمانی بودند که افتتاح کانال سوئز در ۱۲۸۶هـ/ ۱۸۷۰م و اخذ لقب «خدیو» و موروثی کردن آن در خاندان حاکمه مصر از آن جمله بوده است (فؤاد، ۱۳۵۴: ۹۳-۹۴).

با توجه به مشکلات مستمر عثمانی در مواجهه با دول غربی و شکست‌های نظامی پیوسته از آن‌ها، عبدالعزیز در پی یافتن راه‌حلی برای تغییرات اساسی در جامعه و دولت عثمانی بود. او در تلاش برای یافتن راه‌حلی برای توقف روند زوال قدرت عثمانی‌ها، به‌مانند بسیار از هم‌عصران خود راه‌حل این مشکل را تبعیت از الگوهای موفق غربی و اروپایی می‌دانست. از این‌رو، عبدالعزیز تحت تأثیر پیشرفت‌های صنعتی فرانسه در این زمان، درصدد برآمد تا از آن به‌مثابه الگویی برای ایجاد تحول در قلمرو تحت فرمان خود بهره‌گیرد. عبدالعزیز در ۱۲۸۴هـ/ ۱۸۶۷م به دنبال دعوت رسمی ناپلئون سوم از سلطان عثمانی برای شرکت در نمایشگاه بین‌المللی پاریس راهی فرانسه شده بود (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۲۷-۲۶، ۱۲۳؛ صائب، ۱۳۲۰: ۴۴). سفر عبدالعزیز به اروپا، اولین و در عین حال آخرین سفر خارجی یک سلطان عثمانی با هدف سیاحتی - سیاسی محسوب می‌شود (Zürcher, 2004: 66). هدف عبدالعزیز از این سفر، برقراری و تحکیم مناسبات دوستانه با فرانسه و بریتانیا و مشاهده اوضاع و پیشرفت‌های تمدنی در اروپا بود (عاصم، ۱۳۳۵: ۹۰)؛ امری که در سیاست‌های اتخاذشده از سوی این سلطان عثمانی تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. عبدالعزیز بعد از دیدار از فرانسه راهی انگلستان (انگلتره) شد و از شهر لوندیره (لندن) بازدید نمود. همچنین او در مسیر بازگشت از لندن، از پروس نیز دیداری داشت. عبدالعزیز سپس از پروس سوی ممالک باویرا (پروس) رهسپار شد و سپس در ممالک اوستریا (اتریش) از شهر ویانه (وین) دیدار کرد و درنهایت از طریق روخانه طونه (دانوب) و دریای سیاه به استانبول بازگشت (عاصم، ۱۳۳۵: ۹۷-۹۸؛ محمد، ۱۳۲۴: ۲۰-۲۲). درواقع، در این سفر این سلطان عثمانی به عنوان یک سیاح نیز نظاره‌گر پیشرفت‌های تمدنی مغرب زمین بود.

احیای اقتدار سلطان و بازیابی قدرت باب‌همایون

مرگ فؤاد پاشا در ۱۲۸۶هـ/ ۱۸۶۹م و عالی پاشا در ۱۲۸۸هـ/ ۱۸۷۱م و فقدان شخصیت برجسته در میان دولتمردان تنظیمات، فرصت معتنمی برای عبدالعزیز بود تا شرایط سیاسی را به‌نفع باب‌همایون و کسب قدرت مطلقه تغییر دهد. بدین ترتیب، از سال ۱۲۸۸هـ/ ۱۸۷۱م مرحله جدیدی از سلطنت عبدالعزیز آغاز شد که با اقتدار مطلق این سلطان و البته ایام تیره‌تر دولت عثمانی همراه بود (نورالدین، ۱۳۲۴: ۹؛ صائب، ۱۳۲۰: ۷۲) و درنهایت زمینه کنار زدن وی از سلطنت توسط مخالفانش را فراهم آورد. همان‌طور که پیش‌تر نیز عنوان شد عبدالعزیز از نظر رویکردی و سیاسی، به اصلاحات تمایل نشان می‌داد، اما سعی داشت شخصاً

رهبری اصلاحات را بر عهده داشته باشد (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 153). از این زمان به بعد عبدالعزیز تمامی کوشش خود را به کار بست تا تسلط سلطان عثمانی بر امور را احیا و تثبیت کند. وی برای دستیابی به این هدف و ممانعت از تثبیت قدرت وزیران اعظم، به‌شکلی عجولانه آن‌ها را از مقام‌شان برکنار یا جابه‌جا می‌کرد (Zürcher, 2004: 82) تا جایی که در طول ۳ سال، ۶ وزیر اعظم روی کار آمدند (صائب، ۱۳۲۰: ۷۴، ۱۶۱؛ Davison, 1963: 270). عبدالعزیز همچنین در این زمان در اقدامی ناموفق کوشید قواعد مرسوم ولیعهدی را تغییر دهد و فرزندش یوسف‌عزالدین را جانشین خود سازد (صائب، ۱۳۲۰: ۹۷-۱۰۲). این اقدامات در عین حال که نشانگر افزایش نفوذ و قدرت عبدالعزیز بودند، به‌روشنی آشفته‌گی امور در این مقطع حساس از تاریخ عثمانی را نیز به تصویر می‌کشد. محمود ندیم پاشا، وزیر اعظم منتخب و تابع عبدالعزیز (Davison, 1963: 280-281)، جاه‌طلبی سیاسی اخلاف خود و البته دغدغه‌های اطلاع‌طلبانه آن‌ها را نداشت و به دلیل ویژگی و روحیه تبعیت‌پذیری از سلطان عثمانی، صدراعظم ایده‌آلی برای سلطان عثمانی به شمار می‌رفت. از این رو، بنا بر خواست عبدالعزیز، اکثر طرفداران تنظیمات از مناصبشان برکنار و تبعید شدند (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 153). عبدالعزیز بر اثر فشارهای وارده از سوی افکار عمومی و گروه‌های اصلاح‌طلب، به‌ناگزیر در ۲۵ جمادی‌الاول ۱۲۸۹هـ/ ۱۸۷۲م مدحت پاشا را به عنوان وزیر اعظم منصوب کرد (مدحت، ۱۳۲۵: ۱۳۴). نوسازی نظام مالیاتی، رواج آموزش عمومی در ولایات، توسعه خطوط راه‌آهن و نیز ساماندهی امور باب‌عالی از تحولات دورهٔ صدارت مدحت پاشا و این مقطع از سلطنت عبدالعزیز بود (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 154-155). با این احوال، اختلاف شدید رویکردی و دو طرف برای تحمیل قدرت سیاسی خود بر دیگری و عزم جدی مدحت پاشا با فساد مالی در حاکمیت (نک. جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۴۷-۴۸) عبدالعزیز را به این نتیجه رساند که با حضور او در مقام صدارت، احیای محوریت باب‌همایون و تحقق سلطنت مطلقه ممکن نخواهد شد و به همین دلیل نیز بعد از دو ماه و نوزده روز دستور عزل وی را صادر کرد (حضرتی، ۱۳۸۹: ۲۰۳). بعد از مدحت پاشا، بنا بر خواست و ارادهٔ عبدالعزیز کسانی به مقام صدارت دست می‌یافتند که اقتدار مطلق سلطان و محوریت باب‌همایون را پذیرفته بودند. به دلیل حاکم شدن چنین شرایطی در روند ادارهٔ امور و تضعیف باب‌عالی در این مقطع در قیاس با ادوار پیش از آن، برخی ناظران از مرگ عالی پاشا با تعبیر «انحلال صدارت» یاد کرده‌اند (کمال، ۱۳۴۱: ۱۷۷). در این دوره و به‌موازات اقتدار مطلق عبدالعزیز، قصر جدید بیلدیز (بیلدیز سرای) بر بلندای تپه مشرف بر تنگه بوسفور، مرکز اصلی تدوین سیاست‌های داخلی و خارجی دولت عثمانی محسوب می‌شد (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 155). در مجموع، عبدالعزیز اولین سلطان عثمانی بود که بعد از آغاز تنظیمات، توانست برای مقطعی، هرچند کوتاه، تقریباً قدرت مطلق را در دست گیرد و برتری باب‌همایون بر باب‌عالی را تحقق بخشد؛ از این جهت می‌توان وی را الگوی عبدالحمید دوم دانست

که در ادوار پسین توانست با تبعیت از عبدالعزیز، برای مدت طولانی تری سلطه مطلق سلطان عثمانی بر امور را محقق سازد.

در شرایطی که به دلیل ایجاد تعادل میان قصر و باب عالی با محوریت عبدالعزیز، از دوگانگی ساختاری قدرت در عثمانی کاسته شده بود، در اجرایی سازی برخی اصلاحات تسریع به عمل آمد. بنا بر دستوری، والیان ملزم شدند تمهیدات بیشتری برای تأمین عدالت در ولایت تحت امر خود به کار ببندند و مالیات اضافه تحمیلی وضع شده بر عشور را لغو نمایند؛ همچنین جهت کاستن از اعتراضات کشاورزان مقرر شد تا بخشی از دیون معوقه آن ها بخشیده شوند. علاوه بر این، برای تسلط بیشتر دولت مرکزی بر امور ولایات، تغییراتی در نظام ولایتی سال ۱۲۸۱ هـ / ۱۸۶۴ م داده شد (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 254). سلطان عبدالعزیز اقدامات قابل توجهی برای تجهیز سپاه عثمانی و به ویژه نیروی دریایی به تسلیحات روز به انجام رساند که طی آن ناوگان جنگی عثمانی از نظر تعداد بالغ بر ۱۸۵ کشتی (مشمول بر ۹۲ دوتنمای طوبدار) و ۱۸ کشتی زره پوش (زرهلی) شد (سعاوی، ۱۲۸۶: ۵۵۳-۵۵۴؛ محمد، ۱۳۲۴: ۷، ۹). نکته قابل توجه اینکه عمده این کشتی ها برخلاف ادوار گذشته، در ترسانه عامره تولید نشده و از اروپا و از انگلستان خریداری شده بودند (Kütüoğlu, 2001: 1/ 654-655).

پیامدهای اقدامات اصلاح گر ایانه سلطانی

هزینه نو سازی سپاه و نیروی بحریه و دیگر شئون مورد نظر عبدالعزیز، بی تردید مخارج گزافی را بر دولت عثمانی تحمیل کرد و همین امر، وی را در مظان اتهام ایجاد مشکلات مربوط به نابه سامانی مالی و اقتصادی کشور قرار داد. اما به نظر می رسد عمده مشکل در این زمینه به ناتوانی خزانه در استیصال درآمدهای پیش بینی شده در بودجه برمی گشت. مضاف بر آن، سوء مدیریت مالی، مشکلات و بحران های مربوط به بخش کشاورزی در سراسر قلمرو عثمانی و نیز هم زمان شدن آن با خشک سالی ها و قحطی های سال های ۱۲۸۹ هـ / ۱۸۷۲ م تا ۱۲۹۲ هـ / ۱۸۷۵ م در آناتولی و ۱۲۸۹ هـ / ۱۸۷۲ م تا ۱۲۹۰ هـ / ۱۸۷۳ م در روم ایلی به دامنه این مشکلات می افزود (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 155-156). افزایش سرسام آور مخارج دولت، از نظرم عموم و به ویژه مخالفان به هزینه های گزاف عبدالعزیز برای خرید تسلیحات پیشرفته و کشتی های جنگی از خارج و کشورهای اروپایی، بنای کاخ های جدید و اعطای هدایای گرانبها نسبت داده می شد (جلال الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۳۹-۴۰). از این رو، دولت تا بدان حد از نظر مالی ناتوان شد که نمی توانست در موعد مقرر تعهدات مالی خود در قبال وام دهندگان را به انجام رساند و حتی پرداخت حقوق مستخدمان نیز مختل شد. در چنین شرایطی، دول بیگانه با بهره گیری از این فرصت، به مداخله در مسائل داخلی و خارجی دولت عثمانی می پرداختند. در این میان، افزایش نقش آفرینی و دخالت های روسیه

بیش از پیش نظر ناظران و عموم مردم را جلب می‌کرد (نورالدین، ۱۳۲۴: ۱۰). محمود ندیم پاشا در مقام وزیراعظم، برخلاف پیشینیان خود که در سیاست خارجی به فرانسه و انگلستان متمایل بودند، روسیه را ترجیح می‌داد (صائب، ۱۳۲۰: ۱۰۲). از این‌رو، نفوذ روسیه در این مقطع تا بدان حد افزایش یافته بود که مردم اغناتیف (ایگناتیف)^۱ سفیر روسیه را «سلطان ایگناتیف» و وزیراعظم را «ندیموف» می‌خواندند و به همین دلیل نیز صدارت ندیم پاشا «دوره فلاکت و انقراض» دانسته می‌شده است (حفظی، ۱۳۲۶: ۹؛ Davison, 1963: 283).

افزایش نارضایتی در جامعه عثمانی به صورت توأمان از باب‌همایون و باب‌عالی، بستر جدیدی را برای بروز نارضایتی‌ها در این زمان فراهم کرده بود؛ در شرایطی که به نظر می‌رسید عبدالعزیز از انجام اقدامات اساسی برای بهبود اوضاع ناتوان است، طرفداران حکومت مشروطه با سردمداری مدحت پاشا و همفکران وی با استفاده از روزنامه‌ها و مطبوعات، اندیشه‌ها و افکار خود را رواج می‌دانند. در این میان، به عنوان مثال نمایشنامه نامق کمال با عنوان *وطن یا خود سیلیستره* (منتشر شده در ۱۲۹۰ هـ/ ۱۸۷۳ م) با استقبال زیادی از سوی عموم مردم روبه‌رو شد. محتوای این نمایشنامه و اقبال عمومی از آن، به عنوان انتقاد از حاکمیت تحت زمامداری عبدالعزیز تعبیر شد. از این‌رو، به‌زودی نامق کمال و دوستان وی دستگیر و تبعید شدند؛ علاوه بر آن، اجرای این نمایشنامه ممنوع شد و از انتشار برخی‌ها منتقد سلطنت و حاکمیت و منادی آزادی ممانعت به عمل آمد. در این دوره، به دلیل افزایش نگاه‌های انتقادی، دولت عثمانی تلاشی ناموفق برای اعمال سانسور بر مطبوعات را در پیش گرفت (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 156-157؛ حفظی، ۱۳۲۶: ۱۶). با این اوصاف، شرایط خاص دولت و جامعه عثمانی در عصر عبدالعزیز، زمینه ظهور جنبش فکری و سیاسی موسوم به «یک‌ی عثمانیلر/ینی عثمانی‌لر(نوعثمانیان)» را فراهم آورد. این جریان که از ۱۲۸۲ هـ/ ۱۸۶۵ م با نام «اتفاق حمیت» فعالیت‌های گسترده خود را شروع کرد، در پی تغییر حکومت استبدادی آل عثمان به حکومتی مشروطه بود (حضرتی، ۱۳۸۹: ۱۴۶-۱۴۷). علاقه نوعثمانیان به انتشار اندیشه‌های خود از طریق انتشار روزنامه موجب شد تا دوره عبدالعزیز از این منظر در تاریخ روزنامه‌نگاری در دوره عثمانی نیز اهمیت و جایگاه خاصی را پیدا کند؛ به‌ویژه اینکه انتقاد از سیاست‌های دولتمردان و سلطان عثمانی در این روزنامه‌ها منتشر می‌شد. از آن جمله می‌توان به نگاه‌های با عنوان «سلطان عبدالعزیزخان» به قلم ضیاء‌بک و عالی پاشا در روزنامه *حریت* (نومرو ۶۸ و ۶۹)، ارگان رسمی «یکی عثمانلی جمعیتی» (جمعیت عثمانیان جوان) اشاره کرد که در آن سیاست‌های عبدالعزیز و اوضاع مملکت عثمانی مورد نقد قرار گرفته است. همچنین، علاقه آن‌ها به نمایش‌نامه‌نویسی، علاوه بر ترویج این ژانر ادبی در ادبیات عثمانی سده سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی، انعکاس افکار اصلاح‌طلبانه و نیز

مطالبات سیاسی و اجتماعی در گستره جامعه در دوره سلطنت عبدالعزیز را ممکن ساخت (صائب، ۱۳۲۰: ۱۱۸-۱۰۷؛ حضرتی، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۴۸).

علاوه بر جریان‌های نوگرا و روشنفکر، طیف سنتی جامعه عثمانی نیز با سیاست‌های عبدالعزیز و ایادی وی در حاکمیت موافق نبود و با استفاده از این شرایط مخالفت خود را بروز داد. از زمان آغاز اصلاحات تنظیمات در زمینه‌های اقتصاد، قضایی و آموزشی، طبقه علمیه و علما جایگاه پیشین خود را از دست داده بودند، به‌رغم نارضایتی، در ادوار پیش امکان ابراز این مخالفت برای این طیف از جامعه عثمانی وجود نداشت. اما تحولات پس از ۱۲۸۸هـ/ ۱۸۷۱م و افزایش چشمگیر معضلات مملکتی این امکان را فراهم آورد که آن‌ها به‌زعم خودشان آشکارا بر ضد دین‌زدایی تحمیلی ناشی از تنظیمات، نفوذ بیگانگان معطوف به تضعیف اسلام و مسلمانی در سیاست‌های رسمی دولت عثمانی، اعطای امتیازات به اتباع غیرمسلمان و سیاست‌های برقراری مساوات میان همه رعایای عثمانی فارغ از دین و ملت واکنش نشان دهند. گفتنی است که حضور کوتاه‌مدت جمال‌الدین اسدآبادی در استانبول نیز در تقویت این طیف و مطالبات سیاسی آن‌ها برای دفاع از کیان اسلام و تجدید حیات اسلام در جوامع اسلامی در این جریان بی‌تأثیر نبود. در واقع، در این برهه از تاریخ عثمانی، جریان‌های مخالف تنظیمات از شرایط پیش‌آمده و مشکلات مربوط به مسلمانان در جهان اسلام، مانند تنگناهای ایجادشده توسط قدرت‌های بزرگ، این فرصت را یافته بودند تا ضمن مخالفت با تفکرات به‌زعم خود الحادی و غربی (مدرنیته غربی)، درصدد برآیند که اندیشه اتحاد همه مسلمانان از جمله در شبه‌قاره هند و ماوراءالنهر تحت زعامت سلطان عبدالعزیز را به عنوان خلیفه مسلمانان رواج دهند. عبدالعزیز نیز در این زمان تمایل پیدا کرده بود تا از اندیشه وحدت اسلامی تحت لواء خلیفه عثمانی برای تقویت و تثبیت جایگاه و قدرت خود استفاده کند. به دنبال اوج‌گیری مخالفت‌های این طیف از جامعه، که به‌ویژه آموزش در مدارس و مراکز آموزشی غیردینی در قلمرو عثمانی را هدف قرار داده بودند و به نام مخالفت با سلطه فکری و عملی بیگانگان و دراصل برای احیای منافع و جایگاه خود، خواستار اخراج معلمان و مربیان خارجی و غیرمسلمان از استانبول شدند. مخالفت با مظاهر غیراسلامی واحساسات ضدغربی تا بدان حد در جامعه عثمانی در این دوره از سلطنت عبدالعزیز افزایش یافت که حتی سبک لباس پوشیدن مردم نیز تحت‌الشعاع قرار گرفت و به جای لباس‌های به‌سبک غربی، لباس‌های بومی مورد توجه قرار گرفتند (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 157؛ Lewis, 2011: 124؛ Zürcher, 2004: 79؛ عنایت، ۱۳۷۶: ۸۱-۸۲). آنچه سلطنت عبدالعزیز را بیش از پیش به پایان آن سوق داد، اوج‌گرفتن قیام‌های جدایی‌طلبانه در بوسنه، هرسک و بحرین بلغارستان بود که خیلی زود ابعاد دیپلماتیک همراه با مداخلات خارجی پیدا کرد. روسیه سیاست راهبردی خود برای تشدید گرایش‌های جدایی‌طلبانه در بین رعایای اسلاو عثمانی و پیوستن آن‌ها به قلمرو خود را توسط ایگناتیف پیش می‌برد. در چنین شرایطی، قیام‌ها در هرسک

از سوی روستاییان و کشاورزان در ۱۲۹۱هـ/ ۱۸۷۴م آغاز شد؛ به‌زودی این اعتراضات به اوضاع اقتصادی و مطالبات مأموران دولتی، ابعاد قومیتی و عقیدتی نیز پیدا کرد و طی آن تعداد پرشماری از مسلمانان و غیرمسلمانان در این منطقه قربانی درگیری‌ها شدند. برای مواجهه با این شرایط حسین عونی پاشا در مقام سرعسکر و مدحت پاشا در مقام عدلیه ناظری (وزیر عدلیه) متولی پیشبرد سیاست دوجبهی و توأمان اعمال زور و پیشبرد اصلاحات در مناطق به‌پا خواسته، بر ضد عثمانی‌ها شدند. با این اوصاف، در پی انتشار یک‌جانبه اخبار مربوط به کشتار غیرمسلمانان در هرسک و بوسنه، قدرت‌های اروپایی در ۱۲۹۲هـ/ ۱۸۷۵م طی کنفرانسی در برلین گرد هم آمدند و از دولت و سلطان عثمانی خواستند تا نسبت به اصلاح نظام مالیات‌گیری در بوسنه و هرسک اقدام کند، آزادی مذهبی در مناطق بحران‌زده را تضمین نماید و از کشاورزان و روستاییان در مقابل اربابان حمایت کند. افزون بر این، مقرر شد تا شورایی از نمایندگان مسلمان و مسیحی تشکیل شوند و بر روند اجرای این خواسته‌ها نظارت کنند. اگرچه تحت فشار بر دولت عثمانی، با این درخواست‌ها موافقت کرد، تحریض شورشیان توسط ایگناتیف برای کسب امتیازات بیشتر، مانع از خلع سلاح آن‌ها شد، اما با استمرار بحران، سپاهیان عثمانی به‌ناچار راهی منطقه شدند و با اتکا بر قوه قهریه شورشیان را تارومار و اقتدار عثمانی در آنجا را تثبیت کردند (Shaw & Kural Shaw, 2002: 2/ 159-160؛ جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۴۳-۵۲). در شرایطی که دولت عثمانی و عبدالعزیز از بحران بوسنی و هرسک رهایی نیافته بودند، قیام و بحران دیگری در بلغارستان آغاز شد. ارتودوکس‌های بلغار اغلب خواستار تشکیل کلیسای مستقل خود بودند، اما دولت عثمانی برای اعمال خواست و قدرت خود با آن مخالفت می‌کرد. قرار گرفتن حاکمیت عثمانی در موضع ضعف، فرصت مغتنی برای بلغارها بود تا این مطالبه خود را پیش ببرند. با توجه به اینکه عثمانی‌ها نگران اتحاد شورشیان بوسنی با بلغارها بودند، با درخواست آن‌ها با تشکیل کلیسای ارتودوکس بلغارستان^۱ موافقت شد (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۲۸؛ صائب، ۱۳۲۰: ۱۰۳) که به‌مثابه قدمی مهم در مسیر استقلال آن‌ها از عثمانی‌ها محسوب می‌شد. با وجود اینکه دولتمردان عثمانی سعی می‌کردند به انحای مختلف و با اجرای اصلاحات و افزایش امید عمومی به سلطنت عثمانی، گرایش‌های جدایی‌طلبی در این نواحی را تا حدودی تعدیل کنند، با توجه به تحولات داخلی و شرایط جهانی، روند انحطاط پیش روی دولت عثمانی و سلطنت عبدالعزیز به مرحله غیرقابل‌مهار رسید. در چنین شرایطی بود که به دلیل افزایش بیش از پیش دیون و بدهی‌های دولت، بنا بر اطلاعیه در ۵ رمضان ۱۲۹۲هـ/ ۱۴ فوریه ۱۸۷۶م اعلام شد که سود دیون خارجی و سهام عمومی (اوراق قرضه داخلی) به نصف آن تقلیل خواهد یافت. صدور این قرارنامه و نمایان شدن اعتراضات شدید خارجی و داخلی با آن، به‌طور کلی جریان امور را از کنترل خارج کرد و سلطنت عبدالعزیز را در آستانه سقوط قرار داد (شرف، ۱۳۱۵: ۱۴۱).

تشدید بحران‌ها و سقوط سلطان عبدالعزیز

بحران‌های روزهای پایانی سلطنت عبدالعزیز، با شورش عمومی و به‌ویژه عصیان طلبه‌های مدارس موسوم به «صوفته‌لر وقعه‌سی» (قائله طلاب) در ۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۷۶ م به نقطه بی‌بازگشت رسید (حفظی، ۱۳۲۶: ۱۹؛ صائب، ۱۳۲۰: ۱۶۱). نارضایتی عمومی از شرایط عمومی و مشکلات اقتصادی به‌همراه رسیدن اخباری مبنی بر قتل عام مسلمانان در بوسنی و بلغارستان و نیز مداخله دول بیگانه در امور، موجب شد تا خشم عمومی نسبت به شرایط فوران کند. از این‌رو، طلبه‌های علوم دینی در پایتخت کلاس‌های درس را ترک کردند و همراه با طیف‌های مختلف مردم به باب‌عالی هجوم بردند؛ شورشیان از ناتوانی دولت عثمانی در دفاع از کیان اسلام و مسلمانان در داخل و خارج از قلمرو عثمانی به‌شدت اظهار نارضایتی می‌کردند و مصرانه خواستار عزل ندیم پاشا و شیخ‌الاسلام حسن فهمی افندی بودند. عبدالعزیز تلاش کرد به هر طریق ممکن معترضان را آرام کند و برای این منظور به‌ناگزیر حافظ خیرالله افندی از علمای طرفدار اصلاحات را به مقام شیخ‌الاسلامی و مترجم رشدی پاشا را به صدارت منسوب کرد؛ او همچنین برای جلب رضایت بیشتر معترضان، ریاست شورای دولت را به مدحت پاشا و منصب سرعسکری را به حسین عونی پاشا واگذار نمود (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۹۶-۹۱؛ صائب، ۱۳۲۰: ۱۷۷-۱۷۰؛ محمد، ۱۳۲۴: ۳۸-۴۱؛ شرف، ۱۳۱۵: ۱۹۱؛ ۱۱-۱۳: ۱۹۹۱). با این اوصاف، معضلات غیرقابل‌مهار مالی دولت و به‌ویژه عدم تمایل سلطان عبدالعزیز برای سپردن امور به هیئت حاکمه (کابینه) جدید مستقر در باب‌عالی که از سر ناگزیری و تحت فشار آن‌ها را منصوب کرده بود، کشمکش بین دو طرف را به مرحله جدید و اوج خود رساند (نک. شرف، ۱۳۱۵: ۱۸۷-۱۸۸). مخالفان و در رأس آن‌ها مدحت پاشا و حسین عونی پاشا، برای تغییر شرایط چاره‌ای جز خلع عبدالعزیز از سلطنت نمی‌دیدند. از این‌رو، در کنار همراه کردن مخالفان، با أخذ فتوایی از شیخ‌الاسلام مبنی بر مجاز بودن خلع سلطان نالایق و در شرایطی که عبدالعزیز خود را حاکم مطلق‌العنان می‌دانست (محمد ۱۳۲۴: ۴۳-۴۶)، طی کودتایی نظامی در ۷ جمادی‌الاول ۱۲۹۳ هـ/ ۳۰ می ۱۸۷۶ م، وی از سلطنت خلع شد و مراد پنجم بر تخت سلطنت جلوس داده شد (جلال‌الدین پاشا، ۱۳۲۶: ۱۰۱-۱۲۱؛ سلیمان پاشا، ۱۳۲۶: ۹-۵۸؛ کمال، ۱۳۴۱: ۱۸۷-۱۸۸؛ نورالدین، ۱۳۲۴: ۱۵-۱۶).

عبدالعزیز با اقداماتی که به بهانه احیای قدرت باب‌همایون به‌انجام رساند، با تضعیف جریان تنظیمات و ممانعت از استمرار روند اصلاحات در این دوره، مانع از استمرار جریان اصیل اصلاح‌گرایانه شد و در واقع به قیمت بازگرداندن اقتدار سلطان برای مدتی محدود، دولت عثمانی را تضعیف نمود. به نظر می‌رسد ذهنیت دوباره اقتدار - اصلاحات عبدالعزیز، در نهایت موجب قربانی شدن تنظیمات نیز شد. عبدالعزیز در این مسیر در نهایت نه تنها حتی جایگاه خود را از دست داد، به واسطه مرگ مشکوکش، بهانه مناسبی را در اختیار سلفش قرار داد تا طرفداران تنظیمات را از قدرت حذف و باب هرگونه بحث درباره تنظیمات، به‌ویژه

در ابعاد سیاسی آن را ببندد. در ۷ جمادی‌الاول ۱۲۹۳هـ/ ۴ ژوئن ۱۸۷۶م پیکر بی‌جان عبدالعزیز در محل اقامت وی در سرای چراغان پیدا شد (نورالدین، ۱۳۲۴: ۲۱-۲۲). در گزارشی رسمی که با حضور گروهی از اطباء، از جمله پزشکان سفارت‌های خارجی فراهم شد، خودکشی عبدالعزیز تأیید شد (محمد، ۱۳۲۴: ۴۷). با این اوصاف، به‌زودی مرگ سلطان عبدالعزیز به یکی از مسائل حقوقی - جنایی و نیز مبهم تاریخی اواخر دوره عثمانی تبدیل شد (نک. Rubin, 2018: 5, 9-19). در دوره سلطنت عبدالحمید دوم به دستور وی کمیته‌ای حقیقت‌یاب تشکیل شد تا این مسئله را بررسی کند؛ این کمیته در نهایت با اهدافی عمدتاً سیاسی و ناشی از نگرانی عبدالحمید از تفکرات مشروطه‌خواهانۀ مدحت پاشا، وی را در مرگ عبدالعزیز مقصر دانست و این دولتمرد برجسته اصلاح‌طلب به اعدام محکوم شد (نک. حضرتی ۱۳۸۹: ۲۰۶، ۲۱۱-۲۱۳؛ Rubin, 2018: 181-184). در واقع مرگ عبدالعزیز، فارغ از اینکه کم‌وکیف آن، بهانه‌عامه‌پسندی را در اختیار عبدالحمید دوم قرار داد که نسبت به حذف یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های اصلاح‌طلب در تاریخ متأخر عثمانی اقدام کند و بستر مطلوبی را برای این سلطان اقتدارگرایی عثمانی فراهم کرد تا ضمن آن بتواند با ایجاد انسداد سیاسی، حکومت استبدادی از نوع مورد نظر عبدالعزیز را محقق سازد. به همین دلیل نیز می‌توان گفت که اقدامات سلطان عبدالعزیز به بهانه‌اقتدارگرایی با ممانعت از تحولات سیاسی بنیادین، به‌رغم برخی خوش‌بینی‌های ناشی از تنظیمات دولت عثمانی را به سوی سقوط سوق داد.

نتیجه‌گیری

تثبیت سنت و اندیشه حکمرانی مبنی بر اقتدار مطلق سلطان، فارغ از تحولات عصری و الزامات سیاست‌ورزی براساس واقعیت‌های زمانی مانع از آن شد تا سلطان عبدالعزیز به نفع و برای ارتقای قدرت دولت عثمانی با شرایط جدید ناشی از تنظیمات و تعدیل و محدود شدن قدرت و اختیارات سلطان کنار آید. از این‌رو، با وجود اینکه به‌خوبی از ضرورت اصلاحات بنیادین در دولت و جامعه عثمانی آگاهی داشت، از همان ابتدای سلطنت خود درصدد تجدید اقتدار مطلق سلطان برآمد. به‌رغم اینکه در سال‌های نخست سلطنت خود به دلیل وجود و حضور مردان قدرتمند تنظیمات مانند فؤاد پاشا و عالی پاشا توفیق چندانی برای پیشبرد اهداف خود نیافت، اما با ممانعت از قدرت یافتن شخصیت‌های قدرتمند در مقام صدارت و تضعیف باب‌عالی و برکنار داشتن مدحت پاشا از صحنه سیاسی، سعی کرد شخصاً اداره امور و پیشبرد امر تنظیمات را به دست گیرد. درواقع، عبدالعزیز نیز خطای بسیاری از حاکمان دوران پیشامدرن در جوامع اسلامی را تکرار نمود، خطایی که به قیمت آشفتن بیشتر امور، تضعیف دولت عثمانی و درنهایت حذف خود او از سپهر سیاسی به عنوان سلطان و سپس قتلش را به ارمغان آورد. از این‌رو، بی‌تردید عبدالعزیز با این اقدامات خود نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت این اندیشه نزد جریان‌های اصلاح‌طلب در سال‌های پیش‌رو داشت که آل عثمان به عنوان حاکمان موروثی نمی‌توانند خود را با الزامات اقدامات تجددخواهانه تطبیق دهند، اندیشه‌ای که علاوه بر کوشش‌های عبدالعزیز برای بازسازی اقتدار مطلقه سلطان با تحولات دوران استبداد عبدالحمیدی نیز مصداقی عینی‌تری برای موجه نشان دادن خود یافت.

منابع

- اینالچق، خلیل (۱۳۹۱). تنظیمات چیست؟. در *امپراتوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات*. ترجمه رسول عربخانی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام. ۴۳-۷۰.
- جلال‌الدین پاشا، محمد (۱۳۲۶). *مرآت حقیقت*. در سعادت: مطبعه عثمانیه.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۹). *مشروطه عثمانی*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- حفظی، حسین (۱۳۲۶). *سلطان عزیز دوری*. در سعادت: ۳۸. نومرولی مطبعه.
- راسم، احمد (۱۳۳۰-۱۳۲۸). *رسمی و خریطه‌لی عثمانی تاریخ*. قسطنطنیه: شمس مطبعه‌سی.
- راسم، احمد (۱۳۴۲/۱۹۲۳). *استبداددن حاکمیت ملیه‌یه*. استانبول: وطن مطبعه‌سی.
- ساغوی، علی (۱۲۸۶). *تاریخ محمودی و مجیدی و عزیزی*. علوم غزته‌سی، نومرو ۱۰، ۵۵۳-۵۵۵.
- سلیمان پاشا (۱۳۲۶). *حسن انقلاب یا خود سلطان عبدالعزیزک خلعی ایله سلطان مراد خامسک جلوسی*. استانبول: طنین مطبعه‌سی.
- شرف، عبدالرحمن (۱۳۱۵). *تاریخ دولت عثمانیه*. استانبول: قره‌بت مطبعه‌سی.
- صائب، احمد (۱۳۲۰). *وقعه سلطان عبدالعزیز*. مصر: [بی‌نا].
- ضیاء بک و عالی پاشا (۱۲۸۶). *سلطان عبدالعزیزخان*. حریت، نومرو ۶۸ (۵ رجب ۱۲۸۶) و نومرو ۶۹ (۱۲ رجب ۱۲۸۶).
- عاصم، نجیب (۱۳۳۵). *سلطان عبدالزیزخان حضرتلرینک اوروپا سیاحتنامه‌سیدر*. *تاریخ عثمانی انجمنی مجموعه‌سی*، سکنجی سنه الی اون برنجی سنه، نومرو ۶۲، ۴۹، ۱۳۳۵-۱۳۳۷.
- عنایت، حمید (۱۳۷۶). *سیری در اندیشه سیاسی عرب*. تهران: امیرکبیر.
- فؤاد علی (۱۳۵۴). *رجال مهم سیاستیه*. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- کامل پاشا (۱۳۲۷). *تاریخ سیاسی دولت علیه عثمانیه*. استانبول: مطبعه احمد احسان.
- کلخانه‌ده قراءت اولونان خط همایون (۱۲۸۹). در *دستور، جلد اولی*. استانبول: مطبعه عامره.
- کمال، ابن‌الامین محمود (۱۳۴۱). *سلطان عبدالعزیزه دائر*. تورک تاریخ انجمنی مجموعه‌سی، اون بشنجی سنه و نومرو ۹ (۸۶).
- لطفی‌افندی، احمد (۱۳۲۸). *تاریخ لطفی*. ناشری عبدالرحمن شرف. در سعادت: مطبعه عامره.
- محمد، حافظ (۱۳۲۴). *حقایق البیان فی حق جتتمکان سلطان عبدالعزیزخان*. استانبول: [بی‌نا].
- مدحت، علی حیدر (۱۳۲۵). *مدحت پاشا حیات سیاسی‌سی، خدماتی، مناحیاتی (تبصره عبرت)*. استانبول: هلال مطبعه‌سی.
- ممدوح، محمد (۱۳۲۹). *خلع‌لر - جلاس‌لر*. استانبول: مطبعه خیره.
- نورالدین توفیق (۱۳۲۴). *سلطان عزیزک خلعی و انتحاری*. قسطنطنیه: قره‌بت مطبعه‌سی.
- نوری پاشا، مصطفی (۱۳۲۷). *نتائج الوقوعات*. استانبول: اخوت مطبعه‌سی.

یکتا، رؤف (۱۳۲۵). جنتمکان سلطان عبدالعزیزخان و فن موسیقی. در مصور محیط، ج ۲، نمره ۵-۲۷، ۷ مایس.

- Beydili, K. (1992). Boğazlar Meselseli. *TDVİA*, c. 6, İstanbul: Türkiye Diyanet Vakfı.
- Davison, R. H. (1963). *Reform in the Ottoman Empire: 1856 – 1876*. Princeton: Princeton University.
- Findley C. V. (2008). The Tanzimat. in *The Cambridge History of Turkey*. 4. ed. By Reşat Kasaba. Cambridge: Cambridge University press. 11-37.
- Karal, E.Z. (1986). 'Abd al-'Azīz. in *Encyclopaedia of Islam New Edition (E²)*, Vol. I, Leiden: Brill. 56-57.
- Karal, E. Z. (n.d.). *Osmanlı Tarihi*, III. C.: *Islahat Fermanı devri (1856-1861)*. Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- Kaynar, R. (1985). *Mustafa Reşit Paşa ve Tanzimat*. Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- Kramers, J.H. (1995). 'Othmānī in *Encyclopaedia of Islam New Edition (E²)*. Vol. III, Leiden: Brill. 190-202.
- Kütüoğlu, M. (2001). The Structure of the Ottoman Economy. in *History of The Ottoman State, Society & Civilization*, 1.ed. By E. İhsanoğlu, İstanbul, IRCICA. 559-687.
- Lewis, B. (2011). *The Emergence of Modern Turkey*. London: Oxford University Press.
- Phillipson, C. & Buxton, N. (1917). *The Question of the Bosphorus and Dardanelles*. London: Stevens and Haynes.
- Rubin, A. (2018). *Ottoman rule of law and the modern political trial: the Yıldız Case*. New York: Syracuse University Press.
- Shaw, S. J. & Kural Shaw. E. (2002). *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*. New York: Cambridge University Press.
- Uzunçarşılı, İ. H. (1967). *Midhat Paşa ve Yıldız Mahkemesi*. Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- Zürcher, E. J. (2004). *Turkey A Modern History*. London & New York: I. B. Tauris.

Transliteration

- Asim, N. (1335). Soltan Abdul Aziz Khan Hazratlerinç Europe Travelogue Sidr. *Ottoman History, a collection of historical works, from the 16th century to the 19th century*, 62: 49, 1955-1957.
- Enayat, H. (1997). *A journey through Arab political thought*. Tehran: Amīr Kabīr.
- Fuad A. (1975). *Important political figures*. [n.p.]: [n.p.].
- Hazrati, H. (2009). *Ottoman Constitution*. Tehran: Research Institute for Islamic History.
- Hefzi, H. (1947). *Solṭān 'Azīz Dorī*. Dar Saadat: 38 issues.
- ḵalāliddīn Pāšā, M. (1947). *Merāt Ḥaqīqat*. Dar Sa'ādat: Osmaniye Press.
- Kalkhanehdeh Qiraat Ulunan Khat Humayun (1927). In order, volume one. Istanbul: Ameer Press.
- Kamal, I. al-A. M. (1961). *Soltan Abdul Aziziye Daer*. Turk History, a collection of historical works, from the 19th century and No. 9 (86).
- Kamel Pasha (1947). *Political history of the state against the Ottomans*. Istanbul: Ahmad Ihsan Press.
- Lotfi Effendi, A. (1959). *History of Lotfi*. Published by Abdur Rahman Sharaf. In Saadat: Ameer Press.
- Mamdouh, M. (1329). *The Dismissal of the Council*. Istanbul: Al-Khairiyah Publishing House.
- Medhat, A. H. (1325). *Medhat Pasha's Political Life, Service, and Provisions (A Commentary on the Lesson)*. Istanbul: Hilal Publishing House.
- Muhammad, H. (1324). *The Truths of the Statement on the Righteousness of Sultan Abdulaziz Khan*. Istanbul: [n.p.].
- Nur al-Din Tawfiq (1324). *The Dismissal of Sultan Aziz and the Suicide*. Constantinople: Qarabat Publishing House.
- Nuri Pasha, M. (1327). *The Consequences of Events*. Istanbul: Ahvat Publishing House.
- Rasim, Ahmad (1923/1942). *Despotism of National Sovereignty*. Istanbul: Watan Press, 3.
- Rasim, A. (1948-1951). *Rasmali and Kharitali Ottoman History*. Constantinople: Shams Press, 3.
- Sa'āwi, A. (1927). History of Mahmudi, Majidi and Azizi. *Ulum Ghazteci*, 10, 553-555.
- Saeb, A. (1320). *The Story of Soltan Abdul Aziz*. Egypt: [unpublished].
- Seyitdanlioglu, Mehmet (2012). *Tanzimat : degisim surecinde Osmanl Imperatorlugu*. Translated by Rasoul Arabkhani. Tehran: Research Institute for Islamic History.
- Sharaf, A. (1315). *History of the Ottoman Empire*. Istanbul: Qarhat Press.
- Soleiman Pasha (1326). *The Sense of Revolution or Soltan Abdul Aziz Khali or Soltan*

Morad Khamsek Julusi. Istanbul: Tanin Press.

Yekta, R. (1325). The Dismissal of Sultan Abdulaziz Khan and the Art of Music. In *Musawar al-Muhit*, vol. 2, no. 5-27, 7 May.

Zia Beg & Ali Pasha (1286). Soltan Abdul Aziz Khan. *Hurriyet*, 68 (5 Rajab 1286) & 69 (12 Rajab 1286).

